

انسان‌گرایی فلسفی خیام

مقصود ز جمله آفرینش مائیم در چشم خرد جوهر بینش مائیم
این دایره جهان چو انگشتری است بی هیچ شکی نقش نگینش مائیم
بی هیچ شکی، انسان محوری، نقش جهان بینی حکیم عمر خیام نیشابوری، فیلسوف،
ریاضیدان و شاعر برجسته و بی‌همتای مشرق زمین است. اگر سیسرون و ارسطو، پرستش
خرد را در خدمت مدنیت قرار دادند، غایت نگاه خود را، نه در خود باوری انسان، که تنها
در همگرایی سیاسی و اجتماعی او می‌دیدند. در حالیکه خیام علاوه بر «این»، عمیقاً تکیه
بر باور و ادراک انسان از موقعیت فیزیکی و «این جهانی» خود دارد.

چون نیست ز هرچه نیست جز باد به‌دست
چون هست به هرچه هست نقصان و شکست
انگار هست هرچه در عالم نیست
پندار که نیست هرچه در عالم هست

خیام در تمامی آثارش و با تمامی احساسش، سعی بر این دارد که خودآگاهی را در انسان
تقویت کند. برای انسان دل نمی‌سوزاند که سعی دارد با منطق و استدلال خویش، نوع نگاه
او را به هستی و زندگی تصحیح کند.

ای دوست غم جهان بیهوده مخور بیهوده غم جهان فرسوده مخور
چون بود گذشت و نیست نابود پدید خوش باش و غم بوده و نابوده مخور
درست در زمانی که غرب، تاریکترین مقطع قرون وسطی را در تاریخ خود طی کرده و
دستگاه کلیسا و انگیزاسیون پنجه‌های خونین و مرگبار خویش را در پیکره زندگی فرو برده
در آنتهنگام که اخلاق و شخصیت، تفکر و منش و هستی عاقلانه انسان به‌زشت‌ترین شکل
ممکن زیر سوال رفته است، در شرق، خیام با روشنگری اندیشمندانه خویش، رندانه،
به‌نهی وسیله قرار دادن انسان در جهت اشاعه افکار ارتجاعی می‌پردازد. او با نفی

ایدئولوژی‌های رایج عصر خویش، انسان را به درک علت وجودی خود، بازیافتن خود و سیطره منطق و عقل برزندگی، فرامی خواند. او برای انتقال ادراکات خویش، چهارچوب تفکرات رایج را تنگ می‌بیند. هرچند با زبانی کنایی و گاهی با شهامتی وصف‌نشدنی و با صراحت، انسان را به تفکر در ورای دیوارهای محدودکننده «دید» دعوت می‌کند. او خیلی پیش از سرتوماس مور و دیگران در غرب و خیلی پیش از آنکه رنسانس ((انسان‌گرایی قرن ۱۴ و ۱۵)) در اروپا ناقوس مرگ دستگاه شیطانی انگیزاسیون را بنوازد، به جایگاه و ارزشهای انسانی انسان پی برده و برای اعتلای روح بشری، کلام موجز و مستدل خویش را، به کار گرفته بود.

گر روی زمین به جمله آباد کنی چندان نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی ز لطف آزادی را بهتر که هزار بنده آزاد کنی

برتر ز سپهر خاطر م روز نخست لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست
پس گفت مرا معلم از رای درست لوح و قلم و بهشت و دوزخ با تو است

چون مردن تو مردن یکبارگی است یکبار بمیر، این چه بیچارگی است
خونی و نجاستی و مشتی رگ و پوست انگار نبود این چه غمخوارگی است

تا چند زخم به روی دریاها خشت بیزار شدم ز بت پرستان و کنشت
خیام، که گفت دوزخی خواهد بود که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت

شاید نگاهی به تاریخ قرون وسطی و مسائل شرق و غرب در آن دوره به درک نگاه خیام کمک رساند، ((... انسان‌گرای اروپایی که اصطلاح قرون وسطی را به میان آوردند، آن را دورانی می‌دانستند که طی آن ملت‌های اروپایی در جهل و تاریکی غوطه‌ور شده بودند. این دوران با جهان‌بینی مندرس و افکار مذهبی کهن و نظریات علمی عتیق، از نظر آنها محکوم بود... نشانه‌ای که نقش پیشاهنگ شرق را در قرون وسطی تأیید می‌کند، همانا برتری فرهنگی شرق در قبال غرب است. بی‌گفتگو، قوم‌ها و ملت‌های چینی، هندی، عربی، ایرانی و ترکستان غربی، در آن دوران، در زمینه‌های بسیار - تکنولوژی و فرهنگ مادی و مخصوصاً هنر، و نیز رشته‌های حقوق و قوانین و آیین‌های سیاسی و فلسفی، جغرافیا و تاریخ‌نگاری علوم و ادبیات - پیشرفته‌تر از غرب بودند... جنبش‌های دهقانی

ایران - به خلاف اروپا - در سراسر قرون وسطی کم و بیش، با جنبش های ملی بر ضد اعراب و سپس ترکان و... مغولان جوش خورده است. برخی از این جنبش ها، به خصوص آنها که به ضد سلطه اعراب مسلمان سنی است، رنگ مذهبی می یابد و به صورت خروج علیه مذهب رسمی عربی درمی آیند. جنبش های «مقنع» در سال های (۱۶۷-۱۶۰هـ-ق) بابک خرمی در سال های (۲۲۳-۲۰۱هـ-ق) در آذربایجان، مازیارد (۳۲۵هـ-ق) در مازندران و علیه اعراب و...^۱ تاریخ ادبیات نیز بیانگر نکته های جالبی است که نظر تان را به آن جلب می کنم ((... خیام در زمانی می زیست و شعر می آفرید که ... فرمانروایی ها، یکی پس از دیگری از هم می پاشیدند. اندیشمندان و بزرگان، ناگهان، قربانی آدم کشانی بی نام و نشان می شدند. اعتقادهای کهنه جای خود را به باورهای نو می دادند. عشیره های ددمنش کوچ نشین، از سرزمین های ناشناخته به مراکز تمدن هجوم می بردند و فرهنگ کهن ایرانی را به آتش می کشیدند. این زمان، یعنی سده یازده (۱۱م)، هنگام هجوم ترکان سلجوقی به ایران، دوران جنگ های خونین و خودنمایی سلطان های پر زرق و برق و زمان قدرت نمایی رازآمیز فرقه های آدم کش خطرناکی بود که دام خود را باترورهای پنهانی در شبکه پهناور سراسر ایران گسترده بودند!

یک نظر ساده به نوشتار اخیر، نشان می دهد که افکار فلسفی خیام در چه دورانی و با چه پیشینه ای شکل گرفته است. هیچ شاعر و اندیشمندی را نمی توان جدا از زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی، فرهنگی و تاریخی تحلیل کرد.

هم «اینجاست» که رشد تفکرات علمی و فلسفی و هنری خیام شکل می پذیرد و میسر می شود. در زمینه های ریاضیات و نجوم و... در کل «حکمت نظری» و از طرفی ادبیات و شعر، این اعجوبه اعصار گذشته و حال، به بیان نکات دقیق و ظریف و بدیع می پردازد. خیام همانند مردمان روشن عصر خود، به نفی افکار پوسیده، مهاجم و استیلاگر می پردازد.

گاوی است در آسمان و نامش پروین گاوی است دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین زیر و زبر دو گاو مستی خر بین

در حالیکه اعراب نوکیسه از یکسو و سلاجقه و حشی از سوی دیگر، این بخش از آسیا را در زیر مهمیز خونریز حکومت های فاسد خود گرفته اند، درست همان زمان که خود چهار دست و پا به زندگی «این جهانی» چسبیده اند، با ریاکاری، به ملت های تحت ستم، عرفان

۱. تاریخ باستان - جلد چهارم «قرون وسطی» - سمنوف، کنراد، پطروشفسکی (دیباچه)

۲. تاریخ ادبیات ایران - یان ریپکاو... - ص ۲۹۸-۲۹۹.

مالیخولیایی، عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری و زهد و... را تزریق می‌کنند (هر چند در مورد نسل‌های پس از خیام در این زمینه موفق هستند)، نایبۀ تیزبین و انسان‌دوست، مردمان را به زندگی، کامیابی، شادمانی، غم نخوردن و حقیقت‌بینی و در عین حال دل‌نستن به وعده و وعیدها و همچنین جاودانگی چندش‌آور اشرافیت، دعوت می‌کند. او ارزش‌ها را در حقیقت زندگی روزمره و واقعیات حول و حوش بشر جستجو می‌کند. از انسان به انسان می‌رسد و مدام با به صدا درآوردن زنگ فنا، نظر انسان را به درک زندگی جلب می‌کند. با شعرهایش به‌ریاکاری پوزند می‌زند و چهرهٔ سالوسانهٔ بشر دوستان زنده‌نما را نمایان می‌سازد:

خشت سر خم ز ملک جم خوشتر	بوی قدح از غذای مریم خوشتر
آه سحری ز سینهٔ خماری	از ناله بوسعید و ادهم خوشتر

برخیز و مخور غم جهان گذران	بنشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی	نوبت به تو خود نیامدی از دگران

در چشم محققان چه زیبا و چه زشت	منزلگه عاشقان چه دوزخ چه بهشت
پوشیدن بیدلان چه اطلس چه پلاس	زیر سر عاشقان چه بالین و چه خشت

خیام، مبلغ ارزش‌هایی همچون صداقت، درستی، محبت و عشق و عهد و پیمان و وفا... در عمل است. او بیزار از رنگ و ریاست. در چهرهٔ انسان، قدرت درگیر شدن با بالاترین مظاهر قدرت را می‌بیند. در همه چیز شک می‌کند. شکاک نیست، شک، برای او وسیله است، هدف نیست. او در پی حقیقت است و همهٔ «این» را با شعرهایش در کمال صداقت، به مردم، می‌آموزد،

گر من زمی مغانه مستم، هستم	ور عاشق و رند و می پرستم، هستم
هر طایفه‌ای به من گمانی دارند	من زان خودم چنانچه هستم، هستم

صبح است دمی بر می گلرنگ ز نیم	وین شیشه نام و ننگ بر سنگ ز نیم
دست از امل دراز خود بازکشیم	در زلف نگار و دامن چنگ ز نیم

دوشینه پی شراب می‌گردیدم	افسرده گلی کنسار آتش دیدم
--------------------------	---------------------------

گفتم که چه کرده‌ای که می‌سوزندت گفتا نفسی در این چمن خندیدم

یک نان به‌دوروز اگر شود حاصل مرد وز کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد
مخدوم کم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

از آمدنم نبود گردون را سود وز رفتن من جلال و جاهش نفزود
وز هیچکس نیز دو گوشم نشنود کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

نظر به اینکه برخوردار خیام با دشمنان سعادت بشریت از محتوای کلامی تاریخی ((که در هردوره‌ای قابل استفاده است)) برخوردار است، هم در زمان حیات و هم در نهمصد سال گذشته، همواره سعی شده است، با اتهاماتی نظیر لابی‌بالی، میخواره، پوچ‌گرا (وجود دو فرد خیام و خیامی، یکی میخواره و شاعر، یکی فیلسوف!!)، شخصیت و از این رهگذر افکار بلند او را از صفحه ذهن تاریخی مردم بزدایند. حتی عده‌ای که خود را طرفدار اندیشه‌های خیام می‌پنداشته‌اند با برداشت غلط و مبهم و ساده‌انگارانه، آتش معرکه را با هیزم سطحی نگری شعله‌ورتر ساخته‌اند.

شکی نیست در دورانی که همه دستگاہهای قدرت دست در دست هم دادند، تا مردم را از گردونه زندگی اجتماعی و دخالت در سرنوشت خود خارج سازند و از آنها بردگان و بزه‌هایی رام و آرام بسازند که خوشبختی خود را در ناکجاآباد بجویند، دعوت خیام به زندگی «این جهانی» کفر شمرده و با مخدوش کردن افکار او در نظر عامه، از او موجودی ساخته شود که در همه چیزش ((حتی در موجود بودن انسانی به نام خیام شاعر و فیلسوف)) شک شود:

خیام که خیمه‌های حکمت می‌دوخت در کوزه غم فتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل طناب عمرش ببرید دلال قضا بر ایگانش بفروخت

از نظر نگارنده این سطور، به جرأت می‌توان گفت اکثر قریب به اتفاق اشعار منسوب به خیام به‌واقع از خود اوست. اندک شناختی نسبت به ادبیات، شعر، فلسفه، زیبایی‌شناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ لازم است، تا خواننده دریابد که هیچکس جز فردی با ویژگی‌های حکیم عمر خیام نیشابوری قادر به سرودن چنان اشعاری نیست. زین‌العابدین مؤتمن در مورد ویژگی‌های رباعی ((که شکل کار شاعرانه خیام بوده است))

چنین می‌گوید، ((...نظر به دقت و مراقبت شایانی که شاعران در ساختن این قسم شعر و رعایت اصول فصاحت و بلاغت کلام مبذول داشته‌اند، امروز رباعیات اگر چه به نسبت سایر اقسام شعر مقدار آن کم است، بخش بسیار مهم و ذی‌قیمتی را در کتاب ادبیات ایران تشکیل می‌دهد. این دقت و مراقبت در ساختن رباعی کاملاً ضروری و لازم است، چه، شعری که بنای آن بر دو بیت است مسلماً باید از هرگونه حشو و زوائد و تأخیرات ناخوش و تشبیه‌ها و استعاره‌های مبتذل و کلمه‌ها و عبارات‌های فصیح، عاری، و از طرفی مشتمل بر مضمونی شیرین و نکته‌ای بدیع و ادایی دلکش و ایجازی غیر مخمل و احیاناً پاره‌ای از صناعات مستحسن شعری از قبیل تشبیه و تجنیس و ابهام و استعاره و مطابقه و تقابل و امثال آن باشد. اگر این معانی در بعضی ابیات اقسام دیگر شعر مثلاً در قصیده و یا غزل رعایت نشود، چندان جای ایراد نیست ولی شعری که مجموع آن از چهار مصراع تجاوز نمی‌کند در صورت فقدان این معانی چه لطف و مزینتی می‌تواند داشت و نیز رباعی باید طوری ختم شود که اثر قاطع و جاننداری در ذهن باقی‌گذارد، رباعیات خوب و معروف عموماً از این خصیصه برخوردارند...))^۱ یک مقایسه ساده ((با توجه به نکته‌های ذکر شده)) بین رباعیات خیام و دیگر شعرا، که هرکس با هر سطح سوادی و فقط با داشتن ذوق و احساس می‌تواند انجام دهد، برهان این قلم در مورد گفته‌های فوق‌الذکر است:

دو شوم گذر افتاد به‌ویرانۀ طوس	دیدم جغدی نشسته برجای خروس!
گفتم چه خبر داری از این ویرانه	گفتا خبر این است افسوس افسوس (شهید بلخی)
هنگام سپیده‌دم خروس سحری	دانی که چرا همی‌کند نوحه‌گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح	کز عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری (خیام نیشابوری)
ای شب نکنی آنهمه پرخاش که دوش	راز دل من مکن فاش که دوش
دیدم چه دراز بود دوشینه شیم	هان ای شب وصل آنچنان باش که دوش (عنصری)
یک جرعه می ز ملک کاوس بهست	از تخت قباد و ملکت طوس بهست
هرناله که رندی به‌سحرگاه زند	از طاعت زاهدان سالوس بهست (خیام نیشابوری)
شاها ادبی کن فلک بدخورا	گر چشم رسانید رخ نیکورا

۱. تحول شعر فارسی - زین‌العابدین مؤمن - ص ۹۱-۹۲-۹۷ و...*

گرگوری خطا کرد به چوگانش زن وراسب خطا کرد به من بخش او را
 خاکی که به زیر پای هر حیوانیست کف صمنی و چهره جانانیست
 هر خشت که برکنگره ایوانیست انگشت وزیر یا سر سلطانیست
 (خیام نیشابوری)

نکته دیگری که به نظر می‌رسد، در مورد انسان‌گرایی فلسفی خیام، قابل ذکر باشد، نگرش اخلاقی اوست. شاید این‌گونه تصور شود که خیام از لحاظ اخلاقی پیرو افکار اپیکور (۱۳۴۱-۲۷۰ پیش از میلاد) فیلسوف مادی یونان بوده است. هرچند اپیکور و خیام به جهت ارزش نهادن به خرد، دوری جستن از خرافات و اهمیت قایل شدن برای خوشبختی و شادزیستن، هردو از یک دریچه به انسان و زندگی هستی می‌نگرند و وجوه اشتراک فراوانی دارند، اما بین این «دو» در ارزش‌های اخلاقی یک تفاوت ماهوی وجود دارد و آن اینست که، اپیکور برای تعدیل و آرامشی که در جستجوی آن است نه تنها تلاشی را توصیه نمی‌کند که حتی از درگیر شدن پرهیز می‌کند. او دوری جستن از نامالایمات را توصیه می‌کند و خیام در کنار گرایش به خوشی و دوری از اندوه، تعهد و تلاش را برای به دست آوردن نیک‌بختی و شادی و سر ناسازگاری گذاشتن با زمانه نادرست را لازم می‌داند و تأکید می‌کند:

زان باده که عمر را حیات دگر است پرکن قدحی گر چه ترا در دسر است
 بر نه به کنم که کار عالم سمر است بشتاب که عمر ای پسر در گذر است

هشدار که روزگار شورانگیز است ایمن منشین که تیغ دوران تیز است
 در کام تو گر زمانه لوزینه نهد زنهار فرومهر که زهر آمیز است

تا خاک مرا به قالب آمیخته‌اند بس فتنه که زین خاک برانگیخته‌اند
 من بهتر از این نمی‌توانم بودن کز بوته مرا چنین برون ریخته‌اند

هان کوزه‌گرا به پای اگر هشیاری تا چند کنی بر گل آدم‌خواری
 انگشت فریدون و کف کیخسرو بر چرخ نهاده‌ای چه می‌پنداری
 «پایان»